

درباره پاییز سال ۱۳۳۵ و اتفاق‌های جالب و دردناک اولین آمار نفوس و مسکن کشوری در دوره پهلوی دوم

دردسرهای عظیم یک سرشماری



نمایی از جمعیت مشهد در بافت تخریب شده اطراف حرم مطهر- دوره پهلوی اول

گروه تاریخ و هویت نخستین سرشماری جمعیت را شاهزاده زین‌العابدین میرزا در دوره قاجار انجام می‌دهد و پس از آن هم یک آمارگیری در دوره پهلوی اول صورت می‌گیرد اما پاییز سال ۱۳۳۵ اولین سرشماری رسمی پس از جنگ جهانی دوم در ایران رخ می‌دهد که گزارش آن را روزنامه خراسان در پنج قسمت چاپ و منتشر کرده است. نکته‌ای که این گزارش‌ها را جذاب می‌کند این است که یکی از این آمارگیرها، روزنامه‌نگار است. احیاناً چون در آن دوره تعداد پاساوها کم بوده است، از این گروه همیاری گرفته‌اند. این روزنامه‌نگار هم آمده و تجربه خودش از این کار را نوشته است. گزارشی که تحلیل جالبی از مردم، شیوه برخورد با پدیده آمارگیری، کمبودها، مشکلات‌شان، فاصله طبقاتی شدید بین محلات بالاخیابان و پایین خیابان و درکل زندگی مردم مشهد در هفتاد سال پیش را به تصویر کشیده که جذاب و خواندنی است. تیتیر این سلسله‌گزارش‌ها هم «یک رپرتاژی جالب از سرشماری عمومی مشهد» است.



مردم مشهد در صف نفت- زمستان سال ۱۳۵۳

چای شیرین و یا به قول خودشان قندپهلو برای اومی آوردن؛ برخلاف محلات اعیان نشین، مأمور سرشمار در این محل هاتنها نبود، چون به محض اینکه به اولین خانه مراجعه می‌کرد، دفعتاً اطفال آن خانه دور او اجتماع کرده و گاهی بزرگ‌ترهانی‌از اطفال خود تبعیت نموده و رفته‌رفته این عده افزایش می‌یافت و اطفال مرتباً به سروکله مأمور که برای آنان موجودی زحمت‌کش‌ترین افراد نجیب و غیور مشهدی و ساکن هستند و اگر هزاران مرتبه هم بیش از حال‌آنان‌ای بی‌مهری شود، باز همه را به حساب خدا می‌نویسند و می‌گویند قسمت‌مان همین بوده و لابد خواست خداست.

- وقتی کسی نمی‌داند چندساله است

اوپس از نوشتن این دردنامه، شرح سرشماری در یکی از محلات پایین خیابان را می‌نویسد. در خانه‌ای در محله عیدگاه‌رامی‌گوید و ناگهان صدای همههمه ۱۰ تا پانزده بچه به گوشش می‌رسد که سر باز کردن در با هم دعویا نشان شده است. بالاخره اما خانمی در را باز می‌کند و با لهجه مشهدی می‌گوید، -سلام علیک، چه‌کار داشتی؟ -خانم من مأمور سرشماری هستم. آمده‌ام سرشماری. کارت هم دارم. -خب آقا، ما باید چه بکنم؟ -هیچی خانم، شما باید بفرمایید که در این خانه شما چند خانواده ساکن هستند؟ -صبر کن تا به زنا بگم، ما خودما یکی هستیم، یکی هم تنه‌محمود، یکی هم آستانمدلی، تنه لیلی هم هست. دو تا وگه‌ام تازه آمدن، اون‌را نشینسم.

- زنی که اسم خودش را به یاد نمی‌آورد

نکته دردآور بعدی این بود که در آن دوران سوای بی‌سوادی و ناآگاهی، آن‌قدر زنان را به نام همسر یافرزندان‌شان صدامی‌زدند که آنان به‌مرور اسم واقعی خود را فراموش می‌کردند. مأمور قصه ما در یکی از محلات عیدگاه این مسئله را تجربه می‌کند و می‌نویسد: درب‌منزلی را کویدم و زنی جواب داد. این زن پس از اینکه دانست مأمور سرشماری آمده است، برای جواب‌گویی خود را آماده کرد. پرسیدم: خانم اسم شما چیست؟ -اسم من تنه‌زهراس... -خانم اسم خودتان چیست؟ -بله آقا، یک اسم دیگه هم درم که مگن زن شاغلام. -باز هم خانم اسم خودتان را نتفقتید. شاه غلام که اسم شوهرتان است. -آخر آقا جان، ما خیلی وقت خَنه دار رقتم. یک‌ای گرفتاری می‌کند و می‌گذره آدم‌ا ای حرفا یادشان بشه.

صبحانه می‌خورم و لباس می‌پوشم می‌شه ظهر بعدازظهر هم یا میهمان میاد و یا باید برم میهمانی یا که به خیاط خانه برم و یا کارهای دیگر. در هر حال به قدری گرفتارم و سرم شلوغه که هیچ‌وقت بیکار نیستم. مأمور می‌گوید: پس با این تفصیل که بیان فرمودید شغل سرکار خانم خانه‌داری است -نه آقا، اصلاً چرا سری را که درد نمی‌کند، دستمال ببندیم، خواهش می‌کنم آقا، اصلاً ما را ندیده بگیرید. -اختیار دارید خانم. سرکار عالی ظرف این چندروز که روزنامه‌ها را ملاحظه فرموده‌اید، رادیو هم که مرتب تکرار کرده که همه باید در امر سرشماری همکاری کنند. خواهش می‌کنم کم‌لطفی نفرمایید.

و پس از این اصرارها ست که خانم حاضر می‌شود به سؤال‌های مأمور پاسخ بدهد. مأمور می‌پرسد: در این منزل چند خانواده زندگی می‌کنند؟ -شانزده خانواده، چند نفرند؟

-خیلی ممنون. بفرمایید خانواده شما به‌هر حال ساعت ۱۰ س‌ری بزن شاید بیدار باشد. مأمور آمار از در خانه نخست بی‌نتیجه برمی‌گردد و می‌نویسد که تا خانه دوم مسافت بسیار زیادی را باید طی کند، زیرا خانه‌ها به‌صورت باغی با مساحت بسیار زیاد و دیوارهای خیلی دورودراز و بلند هستند. به‌هر حال آن‌طور که نوشته ساعت ۸ صبح به در خانه دوم می‌رسد. اما پیش از آنکه دق الباب کند، دو دختر بلند قامت و زیبا صورت با یک دنیا فیس و افاده درحالی‌که پیرمردی با تعداد کتاب در دست، به دنبال آنان روان است، از منزل خارج می‌شوند و همین که مأمور سرشماری را می‌بینند با تمسخر می‌گویند آقا زود باش سرهای ما را بشمار، کار داریم و می‌خواهیم برویم و خنده‌کنان به راه خود ادامه می‌دهند. مأمور سرشماری تقاضا می‌کند که یک نفر بیاید و به او جواب بدهد و به‌عرض اهل خانه برسانند که برای سرشماری آمده‌اند. دقایقی بعد او وارد خانه می‌شود و از زرق‌ورق آن هاج‌وواج می‌ماند.

لحظه‌ای بعد زنی جوان باسروضعی نامناسب در آستانه در ظاهر می‌شود و می‌پرسد: آقا چه فرماییشی داشتین؟ مأمور می‌گوید: خانم برای سرشماری آمده‌ام. ممکن است بفرمایند در این منزل چند خانواده زندگی می‌کنند؟ خانم قدری تعلل می‌کند و می‌گوید: قبل از اینکه من به شما جواب بدهم، ممکن است بگوئید منظور از این سرشماری چیست؟ -خانم منظور اصلی این است که معلوم شود در کشور ایران چند نفر آدم وجود دارد و این و برم تو خیاط یک ساعت می‌شه. بعد هم

- ۳ روز و یک دنیا تجربه

این سرشماری در مشهد سه روز طول می‌کشد. روزنامه‌نگار که در این سه روز مأمور آمار بوده، روز نخست سرشماری در بالاخیابان بوده و دو روز بعدی را در پایین خیابان گذرانده است. او وقتی می‌خواهد گزارش را آغاز کند، چنین می‌نویسد: دیروز خاتمه سرشماری عمومی اعلام شد و چون طرز مراجعه و سؤال و جواب مأموران را دیده‌اید و مسلماً تکرار آن برای شما خوانندگان عزیز خیلی جالب نیست، لکن در ضمن این سرشماری مواردی بسیار پیش‌آمده که همگان را بر آن آگاهی نیست؛ از این‌رو من از وضع سرشماری و چگونگی آن در نقاط مختلف شهر رپرتاژی تهیه نموده که ذیلاً به نظر خوانندگان ارجمند می‌رسانم.

- غیرممکنی که به سرانجام رسید

او در ادامه و پیش از آنکه به وضعیت مردم در نقاط مختلف شهر بپردازد، گریزی هم به سوءاستفاده و خلاف‌های صورت‌گرفته در روند این سرشماری می‌زند: هر چه بود و نبود بالاخره این سرشماری برای خودش یک حرکتی بود؛ عده‌ای از برکت سرشماری به نوایی رسیدند و عده‌ای هم خود را رئیس منطقه و رئیس قسمت جازدند و فوق‌العاده‌ای (روزی دو بیست تا ۲۵۰ ریال) را دریافت نمودند.

این‌ها اما موضوع بحث این روزنامه‌نگار نیست. او در ابتدا گویا رویه مردمی که پیش از سرشماری، ادعا داشتند که امکان ندارد بتوان جمعیت شهری مثل مشهد را شمرد یا بشود فهمید که چند زن و بچه یا فقیر و غنی در شهر وجود دارند، می‌گوید که دیدید این‌کار مفید به انجام رسید. دیدید می‌شود فهمید که در کدام محل چند نفر فقیر و غنی وجود دارد؟ وضع کار، وضع معیشت و نوع کار و سرمایه و چگونگی امرارمعاش، زندگی، به‌سربردن در خانه، میزان درآمد، نوع درآمد معلوم شد.

- سرشماری در یک خانه اعیانی

برابر آنچه این مأمور آمارگیری نوشته است، در آن دوران مشهد را به ۹ منطقه شهری تقسیم کرده‌اند و آمارگیری هم از ساعت ۷ صبح شروع شده است. او روز اول مأمور آمار نفوس و مسکن در یک محله اعیان نشین می‌شود و رأس ساعت ۷ صبح در محله است و زنگ یک خانه اعیانی خیلی بزرگ را فشار می‌دهد. آنچه در ادامه می‌خوانید، شرح حال او پس از زدن زنگ نخستین خانه در بالاخیابان است: صدای پارس سگ بلند می‌شود و متعاقب آن جوانک ژولیده‌ای درب‌آهنی منزل را باز می‌کند و می‌گوید: چه‌کار دارید؟

-آقا ببخشید، بنده مأمور سرشماری هستم. این هم کارت‌م، آمده‌ام برای سرشماری. ممکن است بفرمایید در این منزل، چند خانوار سکونت دارند و عده هر خانواده چند نفر است؟

دربان در پاسخ مأمور می‌گوید: آقا جان هرکاری وقتی دارد. با این ریخت و قیافه که تو داری، آدم خجالت می‌کنش چیزی بهت بگه (معلوم است که نگهبان حرف او را باور نکرده و خیال کرده او برای تک‌دیگری آمده است) برو، برو پی کارت. مردم اگر می‌خواهند کار بکنند، به وقتش می‌روند، نه اینکه تو که سحر باشدی آمدی همه را از خواب بیدار می‌کنی که آمده‌ام سرشماری کنم. برو آقا جان! اگر اینجا را خواستی سرشماری کنی، دو ساعت دیگر، یعنی ساعت ۹ یا که خانم بیدار باشند و تازه امروز خانم ساعت ۹ هم یا نمی‌شه، چون دیشب میهمانی بوده و دیر خوابیده. به‌هر حال ساعت ۱۰ س‌ری بزن شاید بیدار باشد. مأمور آمار از در خانه نخست بی‌نتیجه برمی‌گردد و می‌نویسد که تا خانه دوم مسافت بسیار زیادی را باید طی کند، زیرا خانه‌ها به‌صورت باغی با مساحت بسیار زیاد و دیوارهای خیلی دورودراز و بلند هستند. به‌هر حال آن‌طور که نوشته ساعت ۸ صبح به در خانه دوم می‌رسد. اما پیش از آنکه دق الباب کند، دو دختر بلند قامت و زیبا صورت با یک دنیا فیس و افاده درحالی‌که پیرمردی با تعداد کتاب در دست، به دنبال آنان روان است، از منزل خارج می‌شوند و همین که مأمور سرشماری را می‌بینند با تمسخر می‌گویند آقا زود باش سرهای ما را بشمار، کار داریم و می‌خواهیم برویم و خنده‌کنان به راه خود ادامه می‌دهند. مأمور سرشماری تقاضا می‌کند که یک نفر بیاید و به او جواب بدهد و به‌عرض اهل خانه برسانند که برای سرشماری آمده‌اند. دقایقی بعد او وارد خانه می‌شود و از زرق‌ورق آن هاج‌وواج می‌ماند.

لحظه‌ای بعد زنی جوان باسروضعی نامناسب در آستانه در ظاهر می‌شود و می‌پرسد: آقا چه فرماییشی داشتین؟ مأمور می‌گوید: خانم برای سرشماری آمده‌ام. ممکن است بفرمایند در این منزل چند خانواده زندگی می‌کنند؟ خانم قدری تعلل می‌کند و می‌گوید: قبل از اینکه من به شما جواب بدهم، ممکن است بگوئید منظور از این سرشماری چیست؟

-خانم منظور اصلی این است که معلوم شود در کشور ایران چند نفر آدم وجود دارد و این